

عواقب شرعی آزاررسانی به پیامبر اکرم (ص) و مخالفت با اوامر و اعمال آن حضرت از منظر آیات و روایات

محمدحسین بیات*

دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی، تهران

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۲۰؛ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۰/۰۹)

چکیده

تبعیت و اطاعت بی چون و چرا از پیامبر اکرم (ص)، امری شرعی و عقلی می‌باشد، چون اگر بنا باشد که هر کس طبق سلیقه خویش عمل نماید و هر جا که سخنان پیامبر (ص) موافق امیال نفسانی و دنیایی وی بود، طبق آن عمل کند و اگر در مواردی که کلام رسول اکرم (ص)، وفق مرادش نبود، بدان توجه ننماید و در پی مخالفت برآید، بی شک چنین کسی پیرو شریعت مقدّس اسلام نباشد، گرچه به ظاهر خود را مؤمن قلمداد نماید. در واقع، چنین انسانی منافق یا جاهل به حقیقت دین می‌باشد که در هر دو صورت، خارج از زمره مؤمنان است. جاهل را باید متنبّه نمود و از فتنه‌گری منافق باید دوری جست و در صورت امکان، باید او را به مؤمنان معرفی کرد و آگاهی داد. این جستار در پی آنست که به اختصار و با استناد به آیات و روایات، وجوب اطاعت پیامبر اکرم (ص) و دیگر معصومان، علیهم‌السلام، و حرمت مخالفت با اقوال و اعمال آن حضرات را در حدود یک مقاله بیان نماید و آثار و عواقب آزار و مخالفت با آنان را به رشته تحریر کشد.

واژگان کلیدی: آیات، روایات، اطاعت پیامبر، مخالفت پیامبر، آزار پیامبر، اوامر الهی، نواهی الهی.

* E-mail: dr_Bayat63@yahoo.com

مقدمه

احکام الهی به دو قسم کلی تکلیفی و وضعی تقسیم می‌شود. احکام تکلیفی دارای اقتضا و یا تخییر می‌باشند که خود به پنج قسم واجب، حرام، مستحب، مکروه و مباح تقسیم می‌شوند؛ بسان روزه ماه رمضان، حرمت غیبت، نمازهای نافله، غذا خوردن در معابر عمومی و وضو ساختن از این یا آن آب. احکام وضعی شامل اجزاء، شرایط، عدم موانع و نیز قراردادهای شرعی که مسلمانان در زندگیشان به آنها نیاز دارند؛ بسان قبله در نماز، غصبی نبودن مکان نمازگزار، بیع، اجاره و... احکام تکلیفی خود به دو قسم تعبدی و توصلی تقسیم می‌شوند. در احکام تعبدی، قصد قربت و قصد وجه لازم است؛ یعنی انسان مکلف در انجام اینگونه احکام باید قصد قربت نماید و نوع آن را نیز مشخص کند؛ مثلاً در ذهن خود تعیین نماید که این عمل نماز واجب روزانه یا نافله شب است، لیکن در توصلیات و احکام وضعی قصد قربت لازم نیست؛ مثلاً اگر کسی معامله‌ای با شرایط درست انجام دهد، نقل و انتقال صورت گیرد، گرچه قصد قربتی در کار نباشد و یا اگر کسی جهت انجام کارهای خود و کیلی تعیین نماید، عقد و کالت بدون قصد قربت نیز درست است.

اکثر فقیهان بزرگوار شیعه بر آنند که جمیع احکام شرعی، معالیل مصالح و مفسد می‌باشند؛ یعنی هر جا که واجب شرعی بسان نماز، روزه، حج و ... در کار است، بی‌تردید در انجام آن کار برای بشر مصلحتی هست و به عکس هر جا که حرام شرعی باشد، در انجام آن مفسده‌ای نهفته است؛ مثلاً در تهمت، شرب خمر و مانند آنها مفسده‌ای نهان است. در باب مستحبات و مکروهات نیز چنین است، لیکن به شدت واجب و حرام نیست. محمدرضا مظفر در مبحث ملازمات عقلی گفته است: عقل بشر تا آنجا کارایی دارد که او را به خدمت شریعت می‌برد و یقین دارد که جمیع احکام شارع مقدس، معالیل مصالح و مفسد می‌باشد. بنابراین، طبق عقل سلیم بشری، انسان مکلف باید به جمیع اوامر و نواهی شرعی عمل نماید و هیچ گاه سلیقه خویش را بر حکم شرع مقدم ندارد، چون عقل محدود بشر از درک جمیع مصالح و مفسد عاجز می‌باشد: «إنّ مصالح الأحكام الشرعیة الّتی هی بنفسها ملاکات أحكام الشّارع لاتندرج تحت ضابط نحن ندرکه بعقولنا فلا سبیل للعقل لإدراک جمیع ملاکات الأحكام الشرعیة» (مظفر، بی‌تا، ج ۱: ۲۳۹).

بنابراین، هیچ مسلمانی را نباید که دستورات پیامبر اکرم (ص) را زیر پا گذارد و در برابر نواهی آن جناب باز نایستد و به رأی و نظر خود عمل نماید، چون خداوند بارها در قرآن فرموده که اطاعت

پیامبر(ص) عین اطاعت خداوند باشد: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾ (النساء/۸۰)، و نیز پیامبر اکرم(ص) را مفسر و مبین احکام شرع معرفی فرموده است: ﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾ (النحل/۴۴). از این کلام خداوند به روشنی معلوم می‌شود که پیامبر اکرم(ص) محال است که خطا گوید یا خطا کند وگرنه خداوند اطاعت از گفتار و تفسیر او را بر مسلمانان واجب نمی‌کرد. با توجه بدین نکته، خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ (النجم/۳ و ۴). لذا جمیع سخنان پیامبر(ص) وحی است و هیچ‌گاه او تابع احساسات و هوای نفس سخن بر زبان نراند.

طبق اطلاق این آیه و مانند آن، جمیع سخنان پیامبر در همه عمر شریف ایشان وحی بوده است. خطا بر او جایز نیست، چه اگر یک بار هم خطا کرده باشد، جمیع اقوال و اعمال وی زیر سؤال می‌رود، چون نقیض موجب کلتیه، سالبه جزئیته می‌باشد.

فی الجمله، این جستار به اختصار در پنج بند زیر به رشته تحریر کشیده شده است:

الف) لزوم اطاعت بی‌چون و چرا از دستورهای پیامبر خاتم(ص) از منظر آیات و روایات.
ب) حرمت مخالفت با اعمال و اقوال پیامبر اعظم(ص) و آزارسانی به آن حضرت از نگاه قرآن مجید.

ج) آثار مترتب بر مخالفت با پیامبر اکرم(ص) و آزارسانی آن جناب از دیدگاه آیات و روایات.

د) ارائه برخی از مصادیق مخالفان و آزارسانان پیامبر(ص) و اهل بیت آن حضرت.

ه) نتیجه‌گیری.

الف) لزوم اطاعت بی‌چون و چرا از جمیع دستورات پیامبر اکرم(ص) از منظر آیات

خداوند متعال لزوم پیروی از دستورات پیامبرش را با تعبیر گوناگون در قرآن مجید اعلام فرموده است. گاهی با واژه «اطاعت» و مشتقات آن، وجوب اطاعت مطلق از جمیع دستورات پیامبر اعظم(ص) در قرآن مجید آمده است. خداوند این واژه را بیش از چهل بار در ارتباط با پیروی از خدا و رسول به کار برده است. در برخی از آنها، اطاعت مستقیم از دستورات پیامبر اکرم(ص) مطرح گردیده است؛ مثل: ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾ کسی که از پیامبر اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است... ﴿(النساء/۸۰)﴾؛ ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾ ما هیچ

پیامبری را نفرستادیم، مگر برای اینکه به فرمان خدا از وی اطاعت شود... ﴿همان/۶۴﴾. در موارد بسیاری نیز اطاعت پیامبر در ردیف اطاعت خداوند آمده است: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ بگو: از خدا و فرستاده (ی او)، اطاعت کنید و اگر سرپیچی کنید، خداوند کافران را دوست نمی‌دارد ﴿آل عمران/۳۲﴾؛ ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...﴾ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالأمر [= اوصیای پیامبر] را... ﴿النساء/۵۹﴾.

گاهی نیز وجوب اطاعت از پیامبر با واژه «اتباع» و مشتقات آن در قرآن آمده است؛ مثل: ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ...﴾ بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا (نیز) شما را دوست بدارد... ﴿آل عمران/۳۱﴾؛ ﴿الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...﴾ همانها که از فرستاده (خدا)، پیامبر «امّی» پیروی می‌کنند... ﴿الأعراف/۱۵۷﴾؛ ﴿...وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ...﴾ از او پیروی کنید تا هدایت یابید ﴿همان/۱۵۸﴾ و... .

گاهی نیز خداوند پیامبر اکرم (ص) را ولیّ مطلق مسلمانان معرفی فرموده که ولایت آن حضرت بسان ولایت خداوند است. بدیهی است وقتی بر جان و مال مسلمانان ولایت دارد، جمیع دستورهای او به طریق اولی لازم‌الاجراء می‌باشد. آیات بسیاری در قرآن مجید بر این مطلب تصریح دارد؛ مثل: ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...﴾ ولایت پیامبر بر جان و مال مؤمنان، مقدم بر ولایت خود ایشان است ﴿الأحزاب/۶﴾؛ ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ ولیّ مطلق شما فقط خدا و رسول اوست ﴿المائدة/۵۵﴾. البته در دنباله این آیه ولایت علی بن ابی طالب نیز آمده است که به منظور رعایت اختصار ننوشتیم.

گاهی نیز خداوند، پیامبر اکرم (ص) - بل جمیع پیامبران را - الگو و اسوه برای مسلمانان معرفی فرموده است. معنی این کار آن است که همه مسلمانان در جمیع امور باید به پیامبر اقتدا کنند و از او پیروی نمایند و هیچ گاه خواسته‌های خود را بر اراده پیامبر مقدم ندارند؛ مثل: ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ...﴾ مسلماً رسول خدا برای شما در زندگی سرمشق نیکویی بود، برای آنها که امید به رحمت خدا و روز رستاخیز دارند... ﴿الأحزاب/۲۱﴾. در آیه ۶ از سوره ممتحنه نیز همین مطلب با بیان دیگری یاد شده است و می‌فرماید جمیع پیامبران برای مؤمنان الگو می‌باشند و واجب است که از آنان پیروی نمایند.

گاهی نیز خداوند به همه مؤمنان امر فرمود که در برابر جمیع اقوال و اعمال پیامبر(ص) تسلیم محض شوند و به هیچ روی مخالفت نورزند و گرنه مؤمن نباشند؛ مثل: ﴿قَلَّا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾: به پروردگارت سوگند که آنها مؤمن نخواهند بود، مگر اینکه در اختلافات خود، تو را به داوری طلبند و آنگاه از داوری تو در دل خود احساس ناراحتی نکنند و کاملاً تسلیم باشند ﴿النساء/ ۶۵﴾. در آیه ۳۶ از سوره احزاب نیز همین مطلب را با لحن دیگری به مؤمنان گوشزد می‌فرماید: هیچ‌یک از مؤمنان را، چه زن، چه مرد، نشاید که در برابر حکم خدا و رسول، خود چیز دیگری برگزیند و هر که در برابر فرمان خدا و رسول سرکشی نماید، به یقین گمراه باشد.

گاهی نیز خداوند به طور کلی و بی‌قید و شرط اجرای جمیع دستورهای پیامبر را واجب اعلام می‌فرماید؛ مثل: ﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾: آنچه را رسول خدا برای شما آورده، بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید ﴿الحشر/ ۷﴾.

نکته شایان ذکر آنکه خداوند رحمان، فلسفه اطاعت مطلق از دستورهای پیامبر را بارها در قرآن بیان فرموده است. فی‌الجمله، سخن خداوند در این باب آنست که هر که از پیامبر پیروی نماید، به کمال انسانی دست یابد، چون پیامبر معصوم است و هرچه گوید بیان‌گر اراده خداوند باشد و خداوند نیز نسبت به بشر جز لطف و رحمت نخواهد. در این باب آیات بسیار است؛ مثل: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ: و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید * آنچه می‌گوید، چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست﴾ (النجم/ ۳ و ۴)؛ ﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾: و ما این ذکر [=قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها روشن سازی... ﴿(التحل/ ۴۴). در آیه ۶۴ از سوره نحل نیز همین مطلب با بیان دیگری آمده است و در آیه ۱۹ از سوره قیامت نیز می‌فرماید: ﴿ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ﴾: بیان احکام قرآن به عهده ماست ﴿﴾.

فی‌الجمله، از این دسته آیات استفاده می‌شود که وحی دو گونه است: یکی وحی کلامی که آیات قرآنی است. دو دیگر، وحی بیانی که خداوند با اینگونه وحی، علم به حقایق قرآن را نیز به پیامبرش عطا فرموده تا مقصود خدا را برای مؤمنان بیان نماید. این مطلب در سوره نساء روشن‌تر آمده است که خداوند می‌فرماید: ﴿...وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ

تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا: و خداوند، کتاب و حکمت بر تو نازل کرد؛ و آنچه را نمی دانستی، به تو آموخت؛ و فضل خدا بر تو (همواره) بزرگ بوده است ﴿(نساء/۱۱۳)﴾.

مفهوم شناسی

«اطاعت» باب افعال از ریشه طوع و طاعة، به معنی پیروی از دستورهای بالادست با میل و رغبت است. راغب اصفهانی گوید: «الطَّوعُ الْإِنْقِيَادُ، وَ الطَّاعَةُ وَ الْإِطَاعَةُ مِثْلُهُ لَكِنْ أَكْثَرُ مَا يُقَالُ فِي الْإِثْمَارِ لِمَا أَمَرَ: طُوعَ بِهَ مَعْنَى فَرْمَانِبِرْدَارِي بِأَمِيل وَ رَغْبَتِ اسْتِ. طَاعَتُ وَ إِطَاعَتُ نِيْزَ بِهَ هِمَانِ مَعْنَى اسْتِ بِأَمِيلِ تَفَاوُتُ كِهَ طَاعَتُ بِيْشْتَرِ اَوَاقَاتُ دَرِ مَوْرُدِ اِمْتِثَالِ فَرْمَانِ اَمِيْرِ بِهَ كَارِ مِي رُوْدُ» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل «طوع»).

شیخ طوسی ذیل آیه (النساء/۵۹) می فرماید: «الطَّاعَةُ هِيَ اِمْتِثَالُ الْاَمْرِ، فَطَاعَةُ اللّٰهِ هِيَ اِمْتِثَالُ اَوَامِرِهِ وَ الْاِئْتِهَاءُ عَنِ نَوَاهِيهِ وَ طَاعَةُ الرَّسُولِ كَذَلِكَ: طَاعَتُ بِهَ مَعْنَى فَرْمَانِبِرْدَارِي اسْتِ. طَاعَتُ خُدا وَ رَسُوْلُ يَعْْنَى فَرْمَانِبِرْدَارِي دَرِ بَرَابَرِ اَوَامِرِ اَنِّهَا وَ بَازَايَسْتَاْدَنْ اَزِ نَوَاهِي اِيْشَانِ مِي بَاشْدُ» (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۳۶). علامه طباطبائی نیز در ذیل آیه مذکور می فرماید: «لَا يَنْبَغِي أَنْ يَرْتَابَ فِي أَنْ اللّٰهَ لَا يَرِيْدُ بِإِطَاعَتِهِ إِلَّا إِطَاعَتَهُ فِي مَا يُوْحِيهِ إِلَيْنَا مِنْ طَرِيْقِ رَسُوْلِهِ: بِي تَرْدِيْدِ مَقْصُوْدِ اَزِ إِطَاعَتِ خُدا وَنْدُ چِيْزِي جِزِ اِحْكَامِي كِهَ اَزِ طَرِيْقِ پِيَامْبِرْشِ بِهَ سُوِي مَا وَحِي فَرْمُوْدَه نِيْسْتُ» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۳۸۸). علامه در ادامه مطلب گوید: «أَمَّا پِيَامْبِرِ اَكْرَمِ (ص) رَا دُو جِهْتِ بَاشْدُ: يَكِي اَنْكِهَ بِهَ كَمْكِ وَحِي بِيَانِي اَجْمَالِ هَايِ كَلَامِ خُدا رَا بَرَايِ مُسْلِمَانَانِ بِيَانِ مِي نَمَايْدُ. دُو دِيْگَرِ اَنْكِهَ اَنْ حَضْرَتِ دَارَايِ وَلايْتِ مُطْلَقَه اسْتِ وَ طَبِقِ مَصَالِحِ، بِهَ مُؤْمِنَانِ هَرْچِه لَازِمِ بَاشْدُ، اَمْرِ فَرْمَايْدُ» (همان).

علامه در این بیان به نکته بسیار دقیقی اشارت دارد و آن نکته اینکه دستورهای خداوند نیز با توجه به اینکه از زبان پیامبر به سمع مردم می رسد، دستورهای پیامبر می باشد.

«اتَّبَاعُ»: از ریشه تبع، به معنی پیروی مطلق و دنباله روی بی چون و چراست. راغب اصفهانی گوید: «يُقَالُ تَبِعَهُ وَ اتَّبَعَهُ: قَفَا أَثْرَهُ، قَالَ تَعَالَى: ﴿فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ...﴾ (البقره/۳۸)، وَ ﴿...يَا قَوْمِ اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ﴾ (يس/۲۰). تبع و اتبع به معنی دنبال کسی یا چیزی رفتن است. خداوند فرمود: «هرکه هدایت مرا دنبال کند، بر او خوفی نباشد» و نیز فرمود: «ای قوم من از پیامبران پیروی نمایید» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل «تبع»).

علامه طباطبائی ذیل آیه ﴿وَ اتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (الأعراف/۱۵۸)، گفته است: «مراد از اهتداء، راه یافتن به سعادت آخروی است که همان رضوان الله و بهشت می باشد، نه راه یافتن به راه حق، چون اتباع و پیروی بدون چون و چرا از دستورات پیامبر عین اهتداء است» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۸: ۲۸۴).

ابن عجیبه ذیل آیه فوق گوید: «خداوند در این آیه امید راه یافتن به طریق حق را منوط به پیروی بی چون و چرا از دستورهای پیامبر دانست تا بفهماند که هر که او را تصدیق نماید، لیکن از دستورهایش پیروی نکند، بی تردید در راه گمراهی باشد: فهو یعدّ فی خطط الضلالة» (ابن عجیبه، ۱۳۷۷، ج ۲: ۲۷۱).

«ولایت»: به معنی فرمانروایی و عهده‌داری امور زیردستان است. راغب اصفهانی گوید: «الوَلَايَةُ تَوَلَّى الْأَمْرَ، وَ الْوَلِيُّ وَ الْمَوْلَى يَسْتَعْمَلَانِ فِي ذَلِكَ وَ يُقَالُ: اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ مَوْلَاهُمْ: وَ لَايَتُ بِهِ مَعْنَى عَهْدَةِ دَارِي أَمْرٍ وَ فِرْمَانِ رَوَايَةِ أَسْت. وَ لِيَّ وَ مَوْلَا فِي أَمْرٍ مَعْنَى بِي كَارِ مِي رَوْنَد. كَقْتِه مِي شُود خَدَاوَنَد وَ لِيَّ وَ مَوْلَايَ مُؤْمِنَانِ أَسْت. فِي آيَاتِ زِيَرِ بَدِيْنِ مَعْنَى أَمَدِه أَسْت: ﴿...اللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران/۶۸)؛ ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا...﴾ (محمد/۱۱)» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل «ولی»).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...﴾ (المائدة/۵۵)، گوید: «این آیه بسان آیه ﴿النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ...﴾ (الأحزاب/۶)، بیان‌گر ولایت مطلق پیامبر اکرم(ص) است. طبق ظهور آیه ۵۵ از سوره مائده ولایت خدا و رسول عین یکدیگر است؛ یعنی ولایت خداوند بدون هیچ قید و شرطی، ولایت پیامبر نیز هست. بدیهی است که ولایت خداوند دو گونه می باشد: یکی ولایت تکوینی که با آن نظام جهان را اداره می کند. دودیگر، ولایت تشریحی که خداوند با این ولایت احکام شریعت را تشریح فرموده است. خداوند متعال ولایت تشریحی را به پیامبر عطا فرموده است و معنی نبوت و رسالت جز این نباشد. با وجود ولایت تشریحی پیامبر، جمیع دستورهای پیامبر اکرم(ص) بر همه مسلمانان واجب‌الامتثال است. البته طبق اطلاق این آیه، پیامبر اکرم(ص) دارای ولایت تکوینی نیز می باشد که آنگونه ولایت بالاصالة از آن خداوند و بالتبع از آن رسول خداست» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۶: ۱۶).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه (الأحزاب/۶) نیز گوید: «طبق این آیه، ولایت پیامبر اکرم (ص) در جمیع مصالح مؤمنان بر آنان مقدّم می‌باشد. پس همه دستورهایش بر همگان واجب‌الامتنال می‌باشد: النبیّ اولى بهم فیما یتعلّق بالأمور الدینیّة و الدنیویّة کلّ ذلك لمکان الإطلاق» (همان، ج ۱۶: ۲۷).

«اسوة»: راغب اصفهانی در معنی اسوه می‌گوید: «الأسوة و الإسوة کالقُدوة و القُدوة، و هی الحالة الّتی یكون الإنسان علیها فی اتباع غیره إن حسناً و إن قبیحاً: اسوه که بر وزن قُدوه است، عبارت از حالتی باشد که انسانی برای دیگران در امور خوب یا امور زشت الگو باشد که بدون هیچ قید و شرطی از او پیروی نمایند» (راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل «أسو»).

بدیهی است که کار زشتی از پیامبر هیچ گاه سر نزنده است، چون آن حضرت معصوم است. پس پیامبر اکرم (ص) فقط الگوی حسن است و قرآن هم به این نکته اشاره فرموده است: ﴿...لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾ (الأحزاب/۲۱).

شیخ طوسی در ذیل آیه (الأحزاب/۲۱)، فرموده است: «أسوه و إسوه بر وزن رُشوه و رشوه، به معنی اقتداء حسن فی جمیع ما یقول الرسول و یفعل» (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۸: ۳۲۸). در جای خود در کُتب فقهی اثبات شده که اقتدا به پیامبر اکرم (ص) در مقام بیان احکام واجب است و در غیر احکام مثل راه رفتن، غذا خوردن و... گرچه واجب نیست، لیکن بسیار خوب و ستودنی می‌باشد. ما در این مختصر مجال پرداختن به جزئیات نداریم و از این موارد چشم‌پوشی می‌شود.

«تسلیم»: شیخ طوسی ذیل آیه ﴿...وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (النساء/۶۵) فرموده است: «یسلموا تسلیماً، یعنی یسلموا لما یحکم به لایعارضونه بشیء، و تسلیماً مصدر مؤکّد و هو بمنزلة ذکرک للفعّل ثانیاً و من حقّ التوکید أن یكون محققاً، فإذا قلت: ضربت ضرباً فمعناه أحدثت ضرباً لا شکّ فیهِ و فی الآیة معناه یسلمون بلا شکّ فیهِ: تسلیم یعنی پذیرفتن همه گفته‌های پیامبر اکرم (ص) بدون هیچ اعتراضی نسبت به چیزی از آن، چون تسلیم در این آیه مصدر تأکیدی می‌باشد که به منزله تکرار فعل جهت اعلام تحقّق آن عمل و زایل ساختن هر نوع شکّ و تردید در انجام آنست. وقتی بگویی: «ضربت ضرباً»، معنایش آن باشد که بی تردید ضرب را ایجاد نمودم. در این آیه نیز مطلب چنین است؛ یعنی جمیع مسلمانان بدون تردید در ظاهر و باطن خود در برابر جمیع اوامر پیامبر باید تسلیم محض باشند» (طوسی، ۱۳۸۳، ج ۳: ۲۴۶). شیخ طوسی در ادامه می‌فرماید:

«این آیه بیان اعمال برون و حالات درون منافقان است که در دل پیامبر را به پیامبری نپذیرفته بودند و برای مصالح دنیایی اظهار ایمان می نمودند» (همان).

با توجه به معانی واژه‌های اطاعت، اتباع، ولایت، آسوه و تسلیم - که ده‌ها بار در قرآن آمده - معلوم می‌شود که جمیع اوامر پیامبر اعظم (ص) واجب‌الامتثال است و هر که با اوامر آن حضرت مخالفت نماید، در زمره مسلمانان نباشد، بلکه زیرمجموعه کافران و منافقان قرار دارد.

دیدگاه برخی از مفسران نام‌آور اسلامی در باب لزوم اطاعت از دستوره‌های پیامبر (ص)

علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾ (التور/۵۶)، فرموده است: «آغاز آیه که امر به انجام نماز و زکات است، به لزوم اطاعت خداوند اشارت دارد و بعد از آن اطاعت بی‌قید و شرط از پیامبر اکرم (ص) را متذکر شده است و اینکه در آخر آیه فرمود: «لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»، به مصلحت اطاعت خدا و رسول اشارت کرده است. فی‌الجمله، معنی آیه آن است که لطف الهی وقتی شامل حال انسان مسلمان می‌شود که از خدا و رسول اطاعت نماید و گرنه مورد غضب خدا واقع می‌گردد» (طباطبائی، ۱۳۸۳، ج ۱۵: ۱۵۷).

طبری در تفسیر آیه فوق گفته است: «وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ» یعنی «و اطیعوا رسول ربکم فی کلّ ما أمرکم و نهاکم: به هر چه پیامبر خدا فرماید، امتثال نمایید و از هر چه نهی نماید بازایستید» (طبری، ۱۳۷۰، ج ۱۸: ۱۲۳).

علامه طباطبائی در تفسیر آیه (الحشر/۷) و در باب این بخش از آیه که: ﴿...وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...﴾، می‌فرماید: شأن نزول این آیه، تقسیم غنائم جنگی است. این آیه گویای آن است که برخی از صحابه بر نحوه تقسیم پیامبر اکرم (ص) اشکال می‌کرده‌اند. خداوند فرمود: جمیع مصالح به دست پیامبر سپرده شده، پس همگی باید اوامر او را امتثال نمایند و در برابر نواهی او باز ایستند. آیه بیان‌گر کبرای کلی می‌باشد و منحصر به مورد نزول نمی‌شود. طبق این، همه اوامر پیامبر بدون قید و شرط واجب‌الامتثال می‌باشد. در آخر آیه، خداوند مخالفان اوامر پیامبر (ص) را تهدید به عذاب شدید فرمود و گفت: ﴿...إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۱۹: ۲۰۴).

جلال‌الدین سیوطی در تفسیر آیه فوق گفته است: «خداوند در این آیه، امر و نهی پیامبر اکرم (ص) را عین امر و نهی خدا معرفی فرموده است. معنی ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ﴾ آن است که همه اوامر و نواهی پیامبر، اوامر و نواهی من است که مخالفت با آن عصیان شدید می‌باشد» (سیوطی، ۱۳۶۲، ج ۶: ۱۹۴). وی سپس افزود: «ابن عباس گوید: معنی این آیه تسلیم محض بودن در برابر اوامر پیامبر اکرم (ص) است که خداوند در آیه ۳۶ از سوره احزاب بدان تصریح کرده و فرموده است: هیچ مؤمنی را نباید که در برابر احکام خدا و رسول طبق اندیشه و رأی خود عمل نماید» (همان).

باز هم علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾ (النساء/۸۰)، فرموده است: «این آیه به نحو جمله استینافیه آورده شده که بیان‌گر تأکید و تثبیت مطلب است. در جمله ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ﴾ تعلیق حکم بر وصف است که مشعر بر علیت است. به دیگر بیان، وجوب اطاعت پیامبر، عین وجوب اطاعت خداوند است، چون سخن او عین سخن خداست» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۵: ۹). به بیان علامه باید این مطلب را افزود که با توجه به مفهوم مخالف جمله شرطیه، مخالفت با پیامبر نیز عین مخالفت با خداوند است که عین کفر و نفاق است. باز هم علامه طباطبائی در تفسیر آیه ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِي مَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (النساء/۶۵)، گوید: «گرچه شأن نزول این آیه قضاوت پیامبر در باب مشاجره بین برخی از یاران خود می‌باشد، لیکن خداوند در این آیه کبرای کلی را بیان فرمود که مورد نزول، مصداقی از آن است. طبق این آیه، اگر مسلمانی به کاری از کارهای پیامبر اعتراض نماید و اندیشه خود را بر پیامبر اکرم (ص) مقدم دارد، کافر باشد: لا یتأتی لمؤمن بالله أن یرد علی الرسول أو یعرض علیه (ص)، کلّ ذلک شرک بالله» (طباطبائی، ۱۳۷۵، ج ۴: ۴۰۶). محمد بن جریر طبری نیز در تفسیر آیه فوق گوید: «معناه، آن‌الذی قضیت بحق لا یجوز لهم خلافه: آنچه تو - ای پیامبر - حکم کنی، عین حق است و کسی را مخالفت با آن به هیچ روی جایز نباشد» (طبری، ۱۳۷۰، ج ۵: ۱۰۰).

با توجه به اطالاه سخن به همین مقدار بسنده می‌شود وگرنه اکثر قریب به اتفاق مفسران اسلام، نظری چون مفسران فوق دارند.

لزوم اطاعت از دستورهای پیامبر(ص) از منظر روایات

احادیث بسیاری از طریق فریقین بسان آیات قرآن در باب وجوب اطاعت از جمیع دستورهای پیامبر اکرم(ص) وارد آمده است. از طریق شیعه افزون بر وجوب اطاعت رسول اکرم(ص)، لزوم اطاعت امامان معصوم، علیهم السلام، نیز توصیه شده است و در زمان غیبت کبری، اطاعت ولی فقیه نیز واجب و لازم دانسته شده است. ذیلاً به برخی از آنها اشارت می‌رود:

امام صادق، علیه السلام، در تفسیر آیه ﴿وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ (النساء/۶۵) فرمودند: «لَوْ أَنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ وَحَدَّوهُ ثُمَّ قَالُوا لِشَيْءٍ صَنَعَهُ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لَوْ صَنَعَ كَذَا وَ كَذَا أَوْ وَجَدُوا ذَلِكَ فِي أَنْفُسِهِمْ كَانُوا بِذَلِكَ مُشْرِكِينَ: اگر مردمان خدا را عبادت کنند و به یگانگی او شهادت دهند، سپس به کاری از کارهای پیامبر در ظاهر یا باطن اشکال گیرند، مشرک‌اند» (صقار، ۱۳۸۶: ۶۷۷ و بحرانی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۱۹).

باز هم امام صادق، علیه السلام، ضمن حدیث بسیار طولانی در باب وجوب اطاعت بی چون و چرا از پیامبر اکرم(ص) فرموده است: «إِنَّمَا يَقْبَلُ اللَّهُ مِنَ الْعِبَادِ مَعَ مَعْرِفَةٍ مَنْ جَاءَهُمْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ إِطَاعَتُهُ: خداوند فقط عبادت آن دسته از بندگانش را می‌پذیرد که آورنده احکام الهی را بشناسند و بی قید و شرط از او اطاعت نمایند» (همان: ۶۸۹). همچنین آن حضرت در تفسیر آیه ﴿مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ﴾ (الحشر/۷)، فرموده‌اند: «خداوند جمیع امور را به پیامبر اکرم(ص) تفویض نمود و آن حضرت نیز جمیع اختیارات خود را به علی(ع) تفویض کردند، لیکن مردم منکر آن شدند و از علی(ع) پیروی نکردند» (همان، ج ۵: ۳۳۶).

حضرت امیر، علیه السلام، در نهج البلاغه بارها به لزوم اطاعت از پیامبر اشارت فرموده است و خود را پرچمدار این کار معرفی نموده‌اند؛ به عنوان نمونه آن حضرت می‌فرماید: «وَلَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ (ص) أَنِّي لَمْ أَرِدْ عَلَى اللَّهِ وَ لَا عَلَى رَسُولِهِ سَاعَةً قَطُّ: رازداران اصحاب محمد(ص) می‌دانند که من در تمام عمر خود هرگز لحظه‌ای در برابر دستورهای خدا و رسول او مخالفت نکردم» (نهج البلاغه/ خ ۱۹۷). آن حضرت در آغاز خطبه ۱۶ با آنکه مشروعیت خلفای پیش از خود را به رسمیت شناخته، سکوت خویش را مستند به دستورهای پیامبر(ص) کرده‌اند و فرموده‌اند: «مَا كَتَمْتُ وَ شِمَّةً وَ لَا كَذَبْتُ كِذْبَةً وَ لَقَدْ نَبَّئْتُ بِهَذَا الْمَقَامِ وَ هَذَا الْيَوْمِ: سخنی را

پنهان نکردم و هرگز دروغ به زبان نراندم. به خدا سوگند که من به این جایگاه و این روز - از طریق پیامبر - آگاهی داده شده بودم» (همان/ خ ۱۶).

چنان که گفته شد، علمای شیعه اطاعت ولیّ فقیه را نیز در زمان غیبت کبری با شرایط ویژه واجب می‌دانند. صاحب جواهر، فقیه سترگ شیعه، با استناد به احادیث معتبر این مطلب را به اثبات رسانید که ذیلاً به اختصار بدان اشارت می‌رود.

امام صادق، علیه‌السلام، در مقبوله عمر بن حنظله فرمودند: «أَنْظَرُوا إِلَيَّ رَجُلًا مِنْكُمْ قَدْ رَوَى حَدِيثَنَا وَنَظَرَ فِي حَلَالِنَا وَحَرَامِنَا وَ عَرَفَ أَحْكَامَنَا فَلْتَرَضُوا بِحُكْمِنَا، فَإِذَا حُكِمَ بِحُكْمِنَا فَلَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ فَإِنَّمَا بِحُكْمِ اللَّهِ اسْتَخَفَّ وَ عَلَيْنَا رَدُّ وَ الرَّادُّ عَلَيْنَا رَادٌّ عَلَى اللَّهِ وَ هُوَ عَلَى حَدِّ الشَّرْكِ بِاللَّهِ: بِنْغَرِيدُ بِهِ كَسَى كَيْ حَدِيثِ مَا رَا نَقْلَ كَنْدٍ وَ بِه حَلَالٍ وَ حَرَامٍ مَا تَوَجَّهَ نَمَائِدٍ وَ أَحْكَامٍ مَا رَا بَدَانَدٍ، بَائِدُ بِه حُكْمٍ أَوْ رَاضِي بَاشِيدُ وَ أَزْ إِيشَانِ پيروی نَمَائِد. اِگر طَبِيق حُكْمٍ مَا حُكْمَ كَنْدٍ وَ أَزْ وَی پَذِيرْفْتَه نَشُود، بِي تَرْدِيدِ حُكْمِ خُدا نَادِيدَه گِرْفْتَه شُدَه اسْت وَ سَخْنِ مَا رَدَّ شُدَه اسْت وَ هِر كَه سَخْنِ مَا رَا رَد نَمَائِد، سَخْنِ خُدا رَا رَد كَرْدَه بَاشَد وَ چَنِين شَخْصِي كَافِرٍ وَ مَشْرِكِ بَاشَد» (صاحب جواهر، ۱۳۶۸، ج ۲۱: ۳۹۵).

صاحب جواهر در ادامه به حدیث امام زمان (عج) نیز در این باب استناد کرده است و گفته: «صاحب زمان (عج) در توقیع مبارک فرموده است: «وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَأَقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُؤَاةً حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ: دَر حَوَادِثِ وَ مَوْضُوعِ هَای زَنْدِگِی تان بِه رَاوِبانِ حَدِيثِ مَا رَجُوعِ نَمَائِد كَه أَنانِ حُجَّتِ مَنْ وَ مِنْ حُجَّتِ خُدايِم» (همان). هَمچَنِين مِي فَرْمَائِد: «مَراد از حُكْمِ كَرْدَنِ فُقَيّه، تَنها نَقْلِ حَدِيثِ نَباشَد، بَلَكه وَجوبِ امْتثالِ از اِوامرِ فُقَيّه دَر كارِ اسْت. بِنابراين، اِگر كَسِي از دَسْتورِ هَای فُقَيّه واجدِ شَرايطِ سَرپِچِي كَنْد، كَافِرِ بَاشَد. نيز اِينكَه اِمَامِ عَصْر (عج) فَرْمُود: فُقَيّه واجدِ شَرايطِ حُجَّتِ مَنْ وَ مِنْ حُجَّتِ خُدايِم، بِه رُوشَنِي بَيانِ گَرِ وَجوبِ اطاعتِ اِوامرِ فُقَيّه وَقتِ اسْت. از اِينِ احاديثِ با مَفهُومِ اولويّتِ معلومِ مِي شُود كَه خُودِ مَعْصُومانِ بِه طَريقِ اولِيّ وَاجبِ الاِطاعةِ مِي بَاشَنَد وَ هِر كَه از اِوامرِ ايشانِ اطاعتِ نَكَنْد وَ با أَنانِ مَخالفتِ نَمَائِد، كَافِرِ بَاشَد» (همان).

به سخنان صاحب جواهر باید افزود که وقتی مخالفت با اوامر فقیه واجد شرایط موجب کفر شود، طبق مفهوم اولویت اشدّ مخالفت با پیامبر و عدم اطاعت از دستورهای آن حضرت موجب کفر و نفاق خواهد بود، چون فقیهان نایب امامان معصوم‌اند و خود امامان نیز نایب پیامبرند. بنابراین، اصل پیامبر اکرم (ص) است و بقیه همه فروع اویند و ولایت ایشان از او باشد. امام صادق (ع) فرموده

است: «اگر کسی همه شب‌ها را عبادت کند و روزها را روزه دارد و جمیع مال خود را انفاق نماید و هر سال حج گزارد، لیکن ولی خدا را نشناسد تا اعمال خود را طبق دستورهای او انجام دهد، خداوند ضامن پاداشی برای او نباشد و چنین شخصی جزء مؤمنان به شمار نیاید» (بحرانی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۱۳۳).

حدیث فوق بیان‌گر وجوب اطاعت ولی امر است که اولاً پیامبر اکرم (ص) و بعد از آن جناب، امامان معصوم و سرانجام فقیهان واجد شرایط هستند.

شایان ذکر آنکه موضوع ولایت فقیه و اثبات آن منحصر به صاحب جواهر نیست و بزرگانی چون ملا احمد نراقی در *عوائد الایام* میرزای شیرازی و امام خمینی (ره) و ... این مطلب را با تمسک به ادله اربعه اثبات فرموده‌اند که ما مجال پرداختن به آن را نداریم.

اما اهل سنت نیز احادیث بسیاری در لزوم اطاعت از دستورهای پیامبر اکرم (ص) نقل کرده‌اند که برخی از آنها به قرار زیر است:

سیوطی در ذیل آیه ﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ...﴾ (النساء/۸۰)، گفته است: «قال رسول الله (ص): فَإِنَّ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ أَنْ تَطِيعُونِي: اطاعت از من بسان اطاعت خداوند واجب باشد» (سیوطی، ۱۳۶۲، ج ۲: ۱۸۵). نسائی گوید: «قال رسول الله (ص): مَنْ أَطَاعَنِي فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَانِي فَقَدْ عَصَى اللَّهَ: هر که از من اطاعت نماید، از خداوند اطاعت کرده باشد و هر که مرا عصیان کند، خدا را عصیان کرده باشد» (نسائی، ۱۳۹۲: ۶۶۶). مسلم در صحیح بابی با عنوان «وجوب اتباع النبی» و بابی دیگر با عنوان «وجوب امتثال ما قاله رسول الله» آورده است. وی احادیث بسیاری در این باب نقل کرده که از جمله آنها، حدیث زیر است: «قال رسول الله (ص): إِذَا أَمَرْتُكُمْ بِشَيْءٍ مِنْ دِينِكُمْ فَخُذُوا بِهِ: وقتی در دین‌تان شما را به چیزی امر کردم، باید آن را بگیرید» (ابن حجاج نیشابوری، ۱۳۹۳: ۸۹۴ و ۸۹۶). باز همو حدیث دیگری از طریق ابوهریره نقل کرده که پیامبر (ص) فرموده است: «ما نهیتکم عنه فاجتنبوه و ما أمرتکم به فافعلوا فَإِنَّمَا أَهْلَكَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ كَثْرَةَ مَسْئَلِهِمْ: از هر چه شما را بازداشتیم، بازایستید و به هر چه شما را امر کردم، بدون پرسش انجام دهید، چه بسیاری از امت‌های پیش از شما را پرسش‌های بسیارشان به هلاکت رسانید» (همان: ۸۹۴).

ب) حرمت مخالفت با اقوال و اعمال پیامبر اکرم (ص) و آزار رسانی به آن حضرت از نگاه قرآن

در بخش پیشین با اثبات لزوم اطاعت از جمیع دستورهای پیامبر اکرم (ص)، ضمناً با دلالت التزامی حرمت مخالفت و آزار رساندن به آن حضرت نیز اثبات شد، لیکن علاوه بر این، خداوند متّان بارها در قرآن مجید مسلمانان را از مخالفت با اوامر آن حضرت بر حذر داشته است و آزار رساندن به پیامبر اکرم (ص) را موجب عذاب شدید دانسته است. حرمت مخالفت با پیامبر اکرم (ص) با عبارات گونه‌گون در قرآن وارد آمده است. گاه با خود واژه «مخالفت» از آن تعبیر شده است؛ مثل آیه ﴿... فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾: کسانی که با پیامبر مخالفت ورزند، باید از عقوبت و عذاب سخت و دردناک الهی بترسند ﴿(النور/۶۳)﴾. گاهی نیز این مطلب با واژه «شقاق» یعنی ستیزه‌جویی آمده است؛ مثل آیه ﴿... وَمَنْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾: و هر کس با خدا و پیامبرش دشمنی کند، (کیفر سختی می‌بیند) و خداوند شدید العقاب است ﴿(الأنفال/۱۳)﴾. در آیه ۴ از سوره حشر نیز این تعبیر با اندکی اختلاف آمده است.

گاه نیز با واژه «مجادّه» آمده است؛ یعنی مخالفت سخت که گویی کسی با گرز آهنین مانع کار شود؛ مثل آیه ﴿أَلَمْ يَعْلَمُوا أَنَّهُ مَنِ يُحَادِدِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا...﴾: آیا ندانسته‌اند که هر که با خدا و رسول او مخالفت کند، جاودانه در آتش جهنم بماند ﴿(التوبه/۶۳)﴾. این تعبیر در آیه‌های ۵ و ۲۰ از سوره مجادله نیز وارد شده است.

گاه نیز خداوند مخالفان پیامبر را به حبیط اعمال تهدید کرده است. «حبیط» از «الْحَبِطُ» به معنی ترکیدن شکم در اثر نفخ ناشی از پرخوری است که کنایه از نابود شدن و به حساب نیامدن اعمال است (ر.ک؛ راغب اصفهانی، ۱۳۸۳: ذیل ماده «حبیط»؛ مثل آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ بِأَعْمَالِهِمْ﴾: آنان که کافر شدند و (مردم را) از راه خدا بازداشتند و بعد از روشن شدن هدایت برای آنان (باز) به مخالفت با رسول (خدا) برخاستند، هرگز زینانی به خدا نمی‌رسانند و (خداوند) به زودی اعمال ایشان را نابود می‌کند ﴿(محمد/۳۲)﴾.

گاهی دیگر با واژه «عصیان» آمده است؛ مثل آیه ﴿وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ﴾: و آن کس که از خدا و پیامبرش نافرمانی کند و از مرزهای او تجاوز نماید، او را در آتشی وارد می‌کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات خوارکننده‌ای است ﴿(النساء/۱۴)﴾. این تعبیر در آیه ۲۱۶ از سوره شعراء و آیه ۲۳ از سوره جن نیز با اندکی تفاوت آمده است.

فی الجمله، مخالفت با پیامبر اکرم(ص) در آیات بسیاری وارد آمده است و در همه آنها آثار خاصی بر آن مترتب شده است. مخالفت با رسول اکرم(ص) حدود ۱۶ بار در قرآن عین مخالفت با خدا به حساب آمده است. اما آزار پیامبر نیز با عنوان خاص وارد شده است. گاهی آزار پیامبر اکرم(ص) در قرآن مجید به صورت مستقیم مطرح گردیده است و از آن منع شده، مثل آیه ﴿...وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ...﴾ و آنها که رسول خدا را آزار می‌دهند، عذاب دردناکی دارند ﴿(التوبه/۶۱)﴾. در آیه ۵۳ از سوره احزاب نیز همین مطلب آمده است. گاهی نیز خداوند متعال آزار پیامبر را عین آزار خدا دانسته است و فرموده: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا﴾: آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته، برای آنها عذاب خوارکننده‌ای آماده کرده است ﴿(الاحزاب/۵۷)﴾.

موضوع آزردهن پیامبر در قرآن مجید با تعبیر گوناگون آمده است. گاه خداوند دوستی با دشمنان پیامبر را موجب آزار پیامبر دانسته که در آیه ۲۲ از سوره مجادله این نکته آمده است و گاهی دیگر از نجوا و نهانی سخن گفتن که سبب آزردهن خاطر پیامبر است، نهی فرموده است. این نکته در آیه ۸ از سوره مجادله بیان شده است. گاهی دیگر خداوند با سخن راندن صدای بلند در حضور پیامبر را موجب آزار او دانست و حبط جمیع اعمال را جزای آن قرار داده است و می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را فراتر از صدای پیامبر نکنید و در برابر او بلند سخن مگویید (و داد و فریاد ننزید) آنگونه که بعضی از شما در برابر بعضی بلند صدا می‌کنند. مبدا اعمال شما نابود گردد، در حالی که نمی‌دانید ﴿(الحجرات/۲)﴾.

ج) آثار مترتب بر مخالفت با پیامبر اکرم (ص) از منظر آیات و روایات

پیش از بیان مطلب، نکته قابل ذکر آنکه آثار مترتب بر مخالفت و آزار پیامبر نه تنها بر افراد زمان پیامبر (ص) که مرتکب این عمل شدند، قابل انطباق است، بلکه با توجه به قانون جری و انطباق در آیات و روایات، بر جمیع مخالفان پیامبر و اهل بیت (ع)، حتی ولی فقیه تا قیامت قابل تطبیق است. فی الجمله، مخالفان پیامبر و خاندان وی از منظر آیات و روایات مصداق عناوین زیر هستند: کافر هستند، مبعوض و مغضوب خدایند، خداوند در دنیا و آخرت ایشان را لعنت فرموده، جمیع اعمال ایشان حبط می‌شود، گرفتار عذاب شدید جاودانه و ابدی الهی می‌شوند و... که ذیلاً به برخی از آن موارد اشارت می‌رود:

خداوند می‌فرماید: «کسانی که به خدا و رسول او کافر باشند و میان آن دو فرق گذارند... حقیقتاً کافر هستند و برای کافران عذاب خوارکننده‌ای مهیا کرده‌ایم: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾ (النساء/۱۵۱). در آیه ۴ از سوره مجادله نیز مخالفان را کافر دانسته است. در آیه ۶۳ از سوره نور می‌فرماید: «از عذاب دردناک الهی باید بترسند: ﴿يُصِيبُهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ آیه ۱۳ از سوره انفال و آیه ۴ از سوره حشر نیز آنان را شایسته عذاب شدید خداوند دانسته است. آیه ۶۱ از سوره توبه، آزارگران رسول اکرم (ص) را لایق عذاب دردناک معرفی کرده است و در سوره احزاب می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...﴾ آنها که خدا و پیامبرش را آزار می‌دهند، خداوند آنان را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور ساخته است... ﴿(الأحزاب/۵۷). در آیه ۸ از سوره مجادله عاصیان نسبت به پیامبر اهل جهنم دانسته شده‌اند و در سوره جن می‌فرماید: ﴿...وَمَنْ يَعِصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا...﴾ و هر کس از خدا و رسول او نافرمانی کند، آتش دوزخ از آن اوست و جاودانه در آن می‌ماند... ﴿(الجن/۲۳). در آیه ۲۶ از سوره احزاب نیز عاصیان اوامر خدا و رسول گمراه معرفی شده‌اند. در آیه ۳۲ از سوره محمد در باب کسانی که با پیامبر شقاق می‌ورزند، آمده است: ﴿... وَسَيُحِبُّ أَعْمَالَهُمْ﴾ و (خداوند) به زودی اعمال ایشان را نابود می‌کند.»

خداوند اوج مطلب را در سوره حجرات بیان کرده است و می‌فرماید: آنان که در برابر پیامبر ادب را رعایت نکنند و با او بلند سخن گویند، جمیع اعمال ایشان حبط می‌شود، چه دانسته چه نادانسته مرتکب این عمل شوند: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا

لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴿۲﴾ (الحجرات/۲). خدای مَنان حبط عمل را در سوره کَهِف بیان فرمود: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا﴾: آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند. به همین دلیل، اعمال ایشان حبط و نابود شد! از این رو، روز قیامت میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد ﴿(الکَهِف/۱۰۵)﴾.

خداوند در سوره آل عمران، مخالفان خدا و رسول را کافر مَبْغُوض معرفی کرد و فرمود: ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ﴾ (آل عمران/۳۲).

شیخ طبرسی ذیل این آیه گوید: «در این آیه، خداوند با عبارتی بسیار دقیق اعلام فرموده که مخالفان دستورهای پیامبر(ص) کافرند، چون عبارت «لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ» به معنی «ببغض الکافرین» است که معنی اثباتی با عبارت نفی آمده است. بدیهی است که اینگونه تعبیر بسیار رساتر می باشد، چون اگر می فرمود: «ببغض الکافرین»، ممکن بود کسی پندارد که مخالفان پیامبر(ص) گرچه از جهتی مَبْغُوض هستند، لیکن از جهتی دیگر ممکن است محبوب باشند. وقتی اصل «حُب» را نفی فرمود، دیگر جای چنین توهمی نیست» (طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۲: ۷۳۴).

در این باب احادیث نیز بسیار است که ذیلاً به برخی از آنها اشارت می شود، اما قبل از بیان احادیث بدین نکته باید توجه نمود که پیامبر اکرم(ص) بارها مخالفت و آزردن اهل بیت، به ویژه دختر خود، فاطمه(س)، و پسرعموی خود، حضرت علی(ع)، را عین آزار خود دانسته است. بنابراین، جمیع آثار مترتب بر آزردن پیامبر(ص) بر ستمگران به فاطمه و علی، علیهماالسلام، نیز مترتب می شود. برخی از آنها به قرار زیر است:

* قال رسول الله(ص): «إِنَّ فَاطِمَةَ شَعْرَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَدَى شَعْرَةً مِنِّي فَقَدْ أَدَانِي وَمَنْ أَدَانِي فَقَدْ أَدَى اللَّهَ وَمَنْ أَدَى اللَّهَ لَعَنَهُ اللَّهُ: فاطمه(ع) موی من است - جزء وجود من است - و هر که مویی از مرا بیازارد، مرا آزرده است و هر که مرا آزارد، خدا را آزرده است و هر که خدا را بیازارد، خداوند او را لعنت کند» (اربلی، ۱۳۴۹، ج ۱: ۴۶۷). در حدیث دیگر از طریق زید بن علی بن الحسین، پیامبر(ص) موی حضرت علی(ع) را گرفت و فرمود: «مَنْ أَدَى شَعْرَةً مِنِّي فَقَدْ أَدَانِي وَمَنْ أَدَانِي فَقَدْ أَدَى اللَّهَ، وَمَنْ أَدَى اللَّهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (بحرانی، ۱۳۸۶، ج ۴: ۴۹۳). مضمون این حدیث نیز عین

حدیث پیش است، با این تفاوت که پیامبر (ص) آزرده حضرت علی (ع) را مطرح فرمود و شیخ صدوق نیز در معانی/الأخبار همین مضمون را آورده است (ر.ک؛ صدوق، ۱۳۷۱: ۳۰۳).

حدیث دیگری از طریق امام عسکری (ع) وارد شده که روزی شخصی به نام بریده پیامبر (ص) را آزرده و پیامبر بسیار خشمناک شد. آنگاه فرمود: «ما لک یا بریده اذیت رسول الله. أما سمعت قول الله: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ...﴾ بریده! تو را چه شده که پیامبر خدا را می آزاری؟ آیا سخن خدا را نشنیده‌ای که فرمود: هر که خدا و رسول او را آزار دهد، در دنیا و آخرت ملعون باشد؟!» (همان: ۴۹۴).

ابوحیان در تفسیر آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ...﴾ (الأحزاب/۵۷)، گوید: «مقصود از آزرده پیامبر در این آیه، مخالفت برخی از صحابه با انتخاب اسامه بن زید به عنوان فرمانده بوده است. طبق قول ابن عباس خطاب این آیه به کسانی می باشد که به اوامر و نواهی پیامبر ایراد می گرفتند» (اندلسی، ۱۳۷۸، ج ۸: ۵۰۳).

حاکم نیشابوری گوید: «پیامبر بارها فرموده است: جنگ با اهل بیت، جنگ با من است:» «قال رسول الله (ص): لعلى و فاطمة و حسن و حسين (عليهما السلام): أنا حرب لمن حاربتهم و سلم لمن سالمتم» (حاکم نیشابوری، ۱۳۹۱: ۸۶). این عالم نامدار اهل سنت در یک صفحه این حدیث را از چهار طریق چهار بار نقل نموده است و نیز در کتاب مستدرک آن را ذکر کرده است (ر.ک؛ همان، بی تا، ج ۳: ۱۵۴). باز همو گوید: «قال رسول الله (ص): يا فاطمة، إن الله يغضب لغضبك و يرضى لرضاك»: پیامبر فرمود: ای فاطمه! همانا خدا با خشم تو خشمگین می شود و با رضای تو راضی می گردد» (همان، ۱۳۹۱: ۳۶). باز همو گوید: «أما فاطمة شجنته منى و إنما فاطمة بضعة منى، يؤذيني ما يؤذيها و ينصيني ما ينصيها: فاطمه شاخه‌ای از درخت وجود من است و او پاره تن من است. آزار او آزار من، و رنجاندن او رنجاندن من است» (همان: ۶۴).

همین احادیث با اندکی اختلاف در تعبیر، در جلد چهارم از صحیح بخاری، صفحات ۲۲۱، ۲۵۰ و ۲۵۲ وارد شده است. ترمذی نیز اینگونه احادیث را مکرر آورده است؛ از جمله حدیث «قال رسول الله: يا على لا يحبك إلا مؤمن و لا يبغضك إلا منافق: ای علی! فقط مؤمن تو را دوست می دارد و فقط منافق از تو کینه در دل دارد» (ترمذی، بی تا، ج ۵: ۶۴۳). نیز همو گوید: «قال رسول الله: على فقط منافق از تو کینه در دل دارد» (ترمذی، بی تا، ج ۵: ۶۴۳).

مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ وَ لَا يُؤَدِّي عَنِّي إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ: علی از من و من از علی هستم. سخن مرا از من یا از علی باید شنید» (همان: ۶۹۹). باز همو گوید: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سَلِمَ لِمَنْ سَأَلَكُمْ» (همان).

مسلم نیز در صحیح یک جلدی (ر.ک؛ ابن حجاج نیشابوری، ۱۳۹۱: ۹۲۸)، همین مضامین را در باب اهل بیت از پیامبر (ص) نقل کرده است. بدیهی است که آثار مترتب بر مخالفت یا جنگ با پیامبر روشن است که در فصول پیشین به تفصیل بیان شد و در این بخش نیاز به تکرار نیست.

د) ارایه برخی از مصادیق مخالفان و آزارگران پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و ولی فقیه

در این بخش از رعایت اختصار ناگزیریم تا این مقاله بیش از این به اطاله نینجامد. فی الجمله، مخالفت عده‌ای از صحابه با پیامبر اکرم (ص) در دو مرحله صورت گرفته است: مرحله نخست، آزدن و مخالفت با آن حضرت پیش از رحلت آن جناب و مرحله دوم، مخالفت با آن جناب بعد از رحلت آن حضرت از طریق ستم به اهل بیت (ع).

پیش از بیان مطلب، ذکر این نکته لازم است که برخی از صحابه چونان علی، علیه السلام، سلمان، ابوذر، مقداد و... هیچ‌گاه در هیچ موردی پیامبر اکرم (ص) را نیاززدند و با او مخالفت نورزیدند. حضرت امیر (ع) در این باب بارها سخن راند که پیشتر بدانها اشارت کردیم. وی در آغاز خطبه ۱۹۷ فرموده است: «همه می‌دانند که من هیچ‌گاه در هیچ امری با خدا و رسول مخالفت نکرده‌ام». آنگاه در آخر خطبه می‌فرماید: «فَوَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ إِنِّي لَعَلِّي جَادَّةُ الْحَقِّ وَ إِنَّهُمْ لَعَلِّي مِرَّةَ الْبَاطِلِ: به خدایی که جز او خدایی نیست، من در طریق حق هستم و کسانی که با پیامبر مخالفت کردند، در لغزشگاه باطل هستند» (تهج/البلاغه / خ ۱۹۷).

بی تردید خلیفه اول و به‌ویژه خلیفه دوم مصداق بارز مخالفان می‌باشند. محمد بن اسماعیل بخاری گوید آیه اول و دوم سوره حجرات یعنی ﴿لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ وَرَسُولِهِ... لَّا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ﴾ در باب خلیفه اول و دوم نازل شد. چون آنان رعایت ادب نکردند و صدای خود را در حضور پیامبر بلند کردند که مصداق حبط عمل می‌شوند: «إِرْتَفَعَتْ أَصْوَاتَهُمَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ هَذِهِ الْآيَةَ» (بخاری، ۱۳۵۹، ج ۶: ۴۷).

جميع عالمان شيعه نیز این قصه را نقل کرده‌اند؛ مثلاً علامه مجلسی در این باب چنین گفته است: قال رسول الله: أئتوني بدواة و كتف أكتب لكم كتاباً لن تضلوا بعده، فتنازعوا فقالوا إن رسول الله يهجر: پیامبر فرمود: دوات و چیز نوشتنی بیاورید تا نوشته‌ای بنویسم که بعد از آن گمراه نشوید. صحابه سر و صدا کردند و گفتند: پیامبر خدا هذیان می‌گوید! (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۲۲: ۴۸۷). علامه مجلسی بعد از نقل قصه گوید: «شگفتم از علمای اهل سنت است که با نقل و پذیرفتن این اهانت بزرگ به پیامبر(ص) باز هم آن افراد را به عنوان خلیفه و رهبر دین پذیرفتند!» (همان).

ابن ابی‌الحدید معتزلی در شرح نهج‌البلاغه گوید: «ابن عباس گوید: در زمان خلافت خلیفه دوم در یکی از سفرها با وی همسفر بودم. به من گفت: آیا پسرعمویت علی هنوز به خاطر داستان سقیفه از من کینه در دل دارد؟ گفتم: آری. او معتقد است که پیامبر او را به خلافت برگزیده بود. خلیفه گفت: پیامبر(ص) دم وفات خود قلم و کاغذ خواست تا چنین وصیتی بنویسد، لیکن اراده خدا این نبود و اراده خدا عملی شد و نه اراده رسول خدا(ص). من مانع نوشتن پیامبر(ص) شدم: أراد رسول الله و لم یرد الله فنفذ مراد الله، أراد رسول الله أن یدکره فی مرضه، فصدته عنه» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۲: ۷۸).

ابن ابی‌الحدید در این قصه به دو چیز اعتراف کرده است: یکی آنکه خلیفه دوم میان اراده خدا و پیامبر(ص) تفاوت قایل شد. دو دیگر آنکه مانع وصیت کتبی پیامبر اکرم(ص) گردید و نیز اینکه خلیفه دوم خود را دانایتر از پیامبر دانسته است که جلوی کار پیامبر را گرفته است.

سید هاشم بحرانی بعد از نقل قصه از شرح نهج‌البلاغه گفته است: «ابن ابی‌الحدید ندانست که آنچه در باب خلیفه دوم گفت، به جای مدح آنان را قدح کرد، چه آنچه در این قصه بیان نمود، بیان کفر و نفاق آنان بود، چون طبق آیات بسیار قرآنی مخالفت با پیامبر(ص) عین مخالفت با خداست و نیز تفاوت قایل شدن میان خدا و رسول، طبق آیه ۱۵۱ سوره نساء، کفر حقیقی است که خداوند در این آیه در باب آنان فرموده: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُّهِينًا﴾. فی‌الجمله، طبق بیان ابن ابی‌الحدید شکی در کفر برخی از صحابه باقی نمی‌ماند (ر.ک؛ بحرانی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۳۰۴).

مخالفت با پیامبر اکرم (ص) و آزدن آن جناب بعد از رحلت آن حضرت

خود این بخش به دو قسمت تقسیم می‌شود: یکی مخالفت صریح با سنت قطعی پیامبر است که خود نیاز به مقاله‌ای مستقل دارد و ما در این مختصر به آن نمی‌پردازیم. سید شرف‌الدین عاملی در کتاب *النص فی مقابل الاجتهاد* حدود پنجاه و چهار مورد از بدعت‌های خلیفه دوم را برشمرده است. دو دیگر، آزدن خاطر پیامبر از طریق ستم بر اهل بیت (ع) و جنگ با آنان که این بخش را ذیلاً در کوتاه سخن می‌آوریم.

عده‌ای از اصحاب پیامبر بعد از جریان سقیفه، سبب شهادت فاطمه زهرا، علی و حسنین، علیهم‌السلام، شدند. حضرت علی (ع) در باب خود فرمود: «إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يَقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أُبَايِعَ: مرا بسان شتر مهارزده به زور برای بیعت بردند» (نهج‌البلاغه / ن ۲۸). نیز فرمود: «لَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنِّي أَحَقُّ النَّاسِ بِهَا مِنْ غَيْرِي وَ وَاللَّهِ لَأَسْلِمَنَّ مَا سَلِمَتْ أُمُورُ الْمُسْلِمِينَ وَ لَمْ يَكُنْ فِيهَا جَوْرٌ إِلَّا عَلَيَّ: دانستید که خلافت حق من بود. به خدا سوگند آن را به دیگران تسلیم کردم تا وحدت مسلمانان بماند و جز من بر کسی ستمی نباشد» (همان / خ ۷۴).

حضرت امیر (ع) در باب مظلومیت فاطمه (س) هنگام تدفین صدیقه طاهره (س) گوید: «وَ سَتَّبَعْتُكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ابْنُتُكَ بِنِظَافِرٍ أَمَّتِكَ عَلَيَّ هَضْمِهَا فَأَحْفَهَا السُّؤَالُ: ای پیامبر خدا! دخترت همدستی امتت را در شکستن استخوان‌هایش به تو خبر خواهد داد! با اصرار از او ماجرا را بپرس» (همان / خ ۲۰۲).

علامه مجلسی گوید: «وقتی فاطمه زهراء (س) از شدت شکستگی استخوان‌های پهلو در بستر بیماری بود. خلیفه اول و دوم به عیادت او رفتند. فاطمه (س) از ایشان روی برگردانید و فرمود: این حدیث را از پیامبر (ص) شنیده‌اید که فرمود: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ آذَاهَا آذَانِي؟» گفتند: آری! آنگاه فاطمه دست‌هایش را بر آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا گواه باش که اینان مرا آزدند! از ایشان به پیشگاه تو و پیامبرت شکایت می‌کنم. سپس فرمود: «لَا وَ اللَّهِ لَا أَرْضَى عَنْكُمْ أَبَدًا حَتَّى أَلْقَى أَبِي رَسُولَ اللَّهِ (ص) وَ أُخْبِرَهُ بِمَا صَنَعْتُمْ فَيَكُونَ هُوَ الْحَاكِمُ: از شما راضی نشوم و شما را نبخشم تا پیامبر (ص) را دیدار نمایم و او را از ستم‌هایتان آگاه سازم تا میان ما داوری کند» (مجلسی، ۱۳۸۷، ج ۴۳: ۱۱۷).

سلیم بن قیس هلالی نیز داستان را به همین شکل از سلمان فارسی نقل کرده است و چنین گفته: «از سلمان پرسیدم: آیا بدون اذن وارد خانه فاطمه شدند؟ گفت: آری! والله چنان هجوم آوردند که مقنعه از سر فاطمه افتاد و صدا زد: وا ابتاه! در آن حال، قنغذ فاطمه (ع) را به شدت مضروب ساخت. فاطمه به در خانه پناه برد که آن ملعون استخوان‌های پهلوی آن حضرت را بین در و دیوار شکست و سقط جنین کرد و با آن حال به بستر افتاد و شهید شد» (هلالی، ۱۳۸۶، ج ۲: ۵۸۸).

حاکم نیشابوری عالم نام‌آور اهل سنت نیز گوید: «چون بیماری فاطمه (ع) شدت یافت، عده‌ای از زنان مهاجر و انصار به عیادت او رفتند. چون از حال فاطمه جویا شدند، آن حضرت فرمود: «أَصْبَحْتُ وَاللَّهِ عَائِفَةً لَدُنِّيَاكُمْ قَالِيَةً لِرِجَالِكُمْ، فَقُبْحًا وَجِدْعًا وَعَقْرًا وَسَحْقًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ: به خدا سوگند از دنیای شما بیزارم، مردان شما را مبعوض می‌دارم، روی‌شان زشت باد، بینی‌شان به خاک باد و دست و پایشان بریده باد و عذاب سخت خدا نصیب این قوم ستمگر باد» (حاکم نیشابوری، ۱۳۹۱: ۱۱۲).

امام دینوری نیز عیادت خلیفه اول و دوم از فاطمه (س) را کاملاً بسان علامه مجلسی نقل کرده است و گوید: «فاطمه به آنها گفت: من خدا و جمیع فرشتگانش را گواه می‌گیرم که شما مرا بسیار آزردید و به خشم آوردید. پیوسته تا زنده‌ام شما را نفرین می‌کنم تا رسول خدا را دیدار نمایم و شکایت پیش او برم» (دینوری، ۱۳۶۹، ج ۱: ۳۱). دینوری داستان سقیفه و اهانت به حضرت علی (ع) را نیز بسان نهج‌البلاغه نقل نموده است و گفته: «وقتی علی (ع) را با اهانت و ستم نزد خلیفه اول بردند تا بدو بیعت کند. علی (ع) گفت: اگر بیعت نکنم؟! گفتند: در آن صورت گردنت را خواهیم زد. در آن حال، خلیفه اول که تندروی عمر را دید، گفت: او را تا فاطمه زنده است به بیعت مجبور نمی‌کنم» (همان). بعد از جریان‌های فوق در زمان خلفای سه‌گانه، بخش اعظمی از صحابه مثل طلحه و زبیر، در زمان حکومت آن حضرت فتنه جنگ جمل را به پا کردند و عایشه را نیز با خود همداستان نمودند. اینان صحابه بی‌بصیرت بودند که با فتنه‌گری خود حکومت قانونی علی (ع) را که خود نیز جزء بیعت‌کنندگان بودند، متزلزل ساختند و بدتر از آنان فتنه معاویه و عمرو عاص بود که جنگ صفین را به راه انداختند و عده‌ای دیگر در برابر علی (ع) قد علم کرده، جنگ نهروان را پایه‌ریزی نمودند. در این سه جنگ، هزاران نفر از مسلمانان کشته شدند و سرانجام سبب شهادت حضرت علی (ع) شدند و معاویه را سال‌ها بر اریکه قدرت نشاندهند. در نتیجه، حسن بن علی (ع) با

توطئه به شهادت رسید و به دنبال آن یزید بن معاویه به حکومت رسید که واقعه بسیار دلخراش کربلا و شهادت نور چشم مصطفی (ص) حاصل سلطنت وی گردید.

شایان ذکر آنکه جریان افراد صاحب نفوذ بی بصیرت نه تنها در زمان معصومان (ع) برای اسلام و مسلمانان سبب فتنه و گرفتاری غیر قابل جبران گردید، بلکه در حکومت ولایت فقیه در زمان معاصر نیز مشکلات بسیاری آفرید و جریان‌های خلق مسلمان و گروه انحرافی فرقان در زمان امام خمینی (ره) نمونه بارز آن بود که بسیاری از متفکران ما به دست آنان به شهادت رسیدند.

نتیجه‌گیری

فی‌الجمله، از این مقاله نتایج زیر حاصل می‌آید:

۱- از منظر آیات و روایات، وجوب اطاعت پیامبر اکرم (ص) و سایر معصومان، علیهم‌السلام، و ولیّ فقیه در زمان غیبت امام عصر (عج) مسلم می‌باشد، چنان‌که هیچ مسلمان آگاه، بل هیچ انسان محقق، بی‌غرض و عصبیت در آن شک نتواند کرد، چنان‌که در متن مقاله گفته آمد، این مطلب با ده‌ها آیه و احادیث مستفیض اثبات شده است.

۲- از نگاه قرآن مجید و احادیث بسیار، حرمت مخالفت و آزردن پیامبر (ص) و اهل بیت (ع) و ولیّ فقیه واجد شرایط نیز قطعی است و هیچ متتبع منصف، آن را انکار نتواند کرد.

۳- مخالفان و آزاررسانان پیامبر (ص) و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) از مصادیق بارز کفر و نفاق می‌باشند. حتی مخالفان ولیّ فقیه اگر آگاهانه اقدام کرده باشند، چنین خواهند بود، مگر آنکه جاهل قاصر باشند که حکمی دیگر دارد.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

نهج البلاغه. به اهتمام سید رضی. چاپ صبحی صالح.

ابن ابی‌الحدید، حمید بن هبة‌الله. (۱۳۳۷). *شرح نهج البلاغه*. قم: نشر کتابخانه آیه‌الله مرعشی.

ابن حجاج نیشابوری، مسلم. (۱۳۹۳). *صحیح مسلم*. ۱ جلد. لبنان - بیروت: المكتبة العصرية.

- ابن عجيبيه، احمد بن محمد. *البحر المديد في تفسير القرآن المجيد*. قاهره: بي نا.
- ابوحيان، محمد بن يونس اندلسي. (١٣٨٧). *البحر المحيط في التفسير*. لبنان - بيروت: دار الفكر.
- اربلي، علي بن عيسى. (١٣٤٩). *كشف الغمّة في معرفة الأئمّة*. تبريز: نشر بني هاشم.
- بحراني، سيد هاشم. (١٣٨٧). *غاية المرام في تعيين الإمام*. قم: مؤسسه بعث.
- _____ . (١٣٨٦). *البرهان في تفسير القرآن*. قم: مؤسسه دار المجتبى.
- بخاري، محمد بن اسماعيل. (١٣٥٩). *صحيح بخاري*. لبنان - بيروت: دار الفكر.
- ترمذي، عيسى بن محمد. (بي تا). *الجامع الصحيح*. لبنان - بيروت: دار احياء التراث العربي.
- دينوري، عبدالله بن قتيبه. (١٣٦٩). *الإمامة والسياسة*. لبنان - بيروت: دار الأضواء.
- راغب اصفهاني، حسين بن محمد. (١٣٨٣). *المفردات في غريب القرآن*. لبنان - بيروت: دار احياء التراث العربي.
- سيوطي، جلال الدين. (١٣٦٢). *الدر المنثور في تفسير المأثور*. قم: نشر كتابخانه آية الله مرعشي.
- صاحب جواهر، محمد حسن. (١٣٦٨). *جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام*. تهران: دار الكتب الإسلاميه.
- صدوق، محمد بن علي. (١٣٧١). *معاني الأخبار*. به اهتمام علي اكبر غفاري. قم: نشر جامعه مدرسين قم.
- صفار، محمد بن حسن. (١٣٨٦). *بصائر الدرجات*. قم: انتشارات طليعه نور.
- طباطبائي، محمد حسين. (١٣٧٥). *الميزان في تفسير القرآن*. قم: نشر جامعه مدرسين.
- طبرسي، فضل بن حسن. (١٣٧٢). *مجمع البيان في تفسير القرآن*. تهران: انتشارات ناصر خسرو.
- طبري، محمد بن جرير. (١٣٧٠). *جامع البيان في تفسير القرآن*. لبنان - بيروت: دار المعرفة.
- _____ . (١٣٤٨). *تاريخ الأمم والملوك*. لبنان - بيروت: دار التراث العربي.
- مجلسي، محمدباقر. (١٣٨٧). *بحار الأنوار*. لبنان - بيروت: انتشارات الأميره.
- طوسي، محمد بن حسن. (١٣٨٣). *التبيان في تفسير القرآن*. لبنان - بيروت: دار احياء التراث العربي.

- نسائی، احمد بن شعیب. (۱۳۹۲). *سُنَن نَسَائِي*. لبنان - بیروت: المكتبة العصرية.
- نیشابوری حاکم، ابوعبدالله. (۱۳۹۱). *فضائل فاطمة زهراء (س)*. قم: انتشارات بنی زهراء (س).
- _____ . (بی تا). *مستدرک الصحیحین*. لبنان - بیروت: دار المعرفه.
- مظفر، محمد رضا. (بی تا). *اصول مظفر*. قم: نشر اسماعیلیان.
- هلالی، سلیم بن قیس. (۱۳۸۶). *کتاب سلیم بن قیس*. قم: انتشارات دلیل ما.